

ایالات متحده آمریکا و امنیت خلیج فارس

□ نوشته: دکتر علی لاهوتی از: دانشکده حقوق دانشگاه نیس - فرانسه

بخش سوم

ترجمه: دکتر هوشنگ لاهوتی

ملاحظات سیاسی در رابطه با تجاوز عراق به کویت و جنگ خلیج فارس، جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند.

به این ترتیب باید پذیرفت که کشورهای نفت خیز حوزه خلیج فارس از ثروت سرشار نفتی و توان مالی در جهت تقویت بنیه نظامی و همچنین برای رفع کمبود کادر ارتش و نیروهای نظامی خود و نیز مشکلات عدیده‌ای که در زمینه دفاعی دارند، استفاده می‌کنند. این که ثروت ناشی از تولید نفت در راه خرید تجهیزات نظامی به کار می‌افتد، بی‌تردید از هر جهت مورد تأیید و رضایت کشورهای غربی است که فروشنده عمده جنگ افزارهای نظامی هستند. جنگ خلیج فارس به بهترین وجه، مشکلات و عدم کارائی و ضعف‌های کمی و کیفی کشورهای کوچک حاشیه خلیج فارس را در زمینه کاربرد تسلیحات نظامی در صورت بروز بحران و جنگ آشکار ساخت. به عبارت واضح‌تر، ثابت کرد که کشورهایی از این دست با وجود ثروت سرشار و دسترسی به انواع جنگ افزارها، در رویارویی با کشورهای قوی تر کاری از پیش نخواهند برد. در حقیقت، ضعف و نارسائی‌های ذاتی و طبیعی را به هیچ وجه نمی‌توان با جنگ افزار، هرچند قوی و پیشرفته باشد، جبران کرد. طبق گزارش آژانس کنترل تسلیحات و خلع سلاح آمریکا^۱، کشورهای خاورمیانه بین سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۷، یعنی در مدت ده سال، ۱۶۵/۳ میلیارد دلار صرف خرید اسلحه کرده‌اند.^۲

خریدهای تسلیحاتی عراق به تنهایی در ظرف سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۸، به ۴۶/۷ میلیارد دلار سر می‌زد که نیمی از سلاحها را اتحاد جماهیر شوروی سابق در اختیار عراق قرار داده بود.^۳ این گونه خریدهای نظامی، از محل فروش نفت عراق و تضمین کشورهای عربستان سعودی، امارات عربی متحده و کویت به مبلغ ۳۵ میلیارد دلار، تأمین گردیده بود. به این ترتیب به عراق امکان داده شد که با کمک مالی همسایگان عربش، جنگ با ایران را هشت سال ادامه دهد. افزون بر آن، کشورهای متحد عراق خود نیز دست به عقد قراردادهای مهمی برای خرید تسلیحات زدند، از جمله قرارداد مربوط به خرید هواپیماهای ایواکس (AWACS)^۴ در سال ۱۹۸۱ میان عربستان سعودی و آمریکا و سپس

جنبه دیگری از نفت

ثروت نفتی متمرکز در کشورها و شیخ نشین‌های حوزه خلیج فارس، قبل از هر چیز نشانگر امکانات عظیم مالی- پولی صاحبان آنهاست. اما بخش عمده‌ای از درآمد نفتی این کشورها تحت عنوان برنامه‌های کمک و توسعه یا سرمایه‌گذاری به سوی کشورهای صنعتی و پیشرفته غربی سرازیر می‌شود و در حقیقت به هدر می‌رود! میزان جابجائی و اتلاف و تبذیر پول‌های هنگفت ناشی از درآمد نفت، به اقتضای طبیعت رژیم‌های حکومتی این کشورها و نیز میزان انصاف و انطباق پذیری آنها و همچنین درجه اقتدار دولتمردانشان متفاوت است. به عبارت دیگر، در اکثر موارد طبیعت مطلقه حکومتها به آنها امکان می‌دهد که مطابق میل خود وجوه حاصله از نفت را برای خریدهای نظامی یا مصارف شخصی به سوی کشورهای پیشرفته غربی سوق دهند. برای نمونه می‌توان عربستان سعودی را ذکر نمود که بخش اعظم خریدهای آن کشور، بنا به برخی گزارشهای ظاهراً محرمانه، جنبه دفاعی دارد و طوری است که این درآمدها عمدتاً به خرید جنگ افزارهای نظامی از غرب اختصاص می‌یابد.

مذاک، گاهی نیز این درآمدهای سرشار به صورت ابزار تاکتیکی یا اهرم فشار سیاسی، مورد استفاده قرار می‌گیرد. بی‌فایده نخواهد بود چنانچه این سؤال مطرح شود که چرا سوریه در جنگ خلیج فارس موضع ملایم و آشتی جویانه‌ای اتخاذ کرد؟ آیا بدان خاطر نبود که عربستان سعودی میلیاردها دلار در اختیار آن کشور قرار داد؟ و آیا اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز به علت دریافت چهار میلیارد دلار از عربستان سعودی، کویت و امارات نبود که به قطعنامه ۶۷۸ سازمان ملل متحد رأی داد تا نیروهای چند ملیتی ارتش عراق را ناگزیر به عقب نشینی از خاک کویت نمایند؟ حتی اگر این استدلال مورد اعتراض قرار گیرد، در کمک پنج میلیارد دلاری کشورهای مزبور به مسکو برای رعایت پاره‌ای

به هر حال، منکر این واقعیت نمی توان شد که نیروهای نظامی جهان تا آینده دور به نفت نیاز مبرم خواهند داشت و بدون نفت، کارائی و عملکرد مؤثری نمی توانند داشته باشند.

اما هدفهای آمریکا در خلیج فارس منحصرأ اقتصادی نیست، بلکه این کشور در پی مقاصد سیاسی نیز می باشد.

اهداف سیاسی ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس

دولت آمریکا، بعنوان يك سنت، همه ساله برنامه خود را در زمینه حفظ منافع ملی و نیز استراتژی امنیت ملی و سیاست خارجی اعلام می کند. دولت آمریکا در سال ۱۹۹۰، علاقه و توجه خود را به خاورمیانه چنین بیان کرد: «دسترسی آزاد به منابع انرژی زای منطقه و حفظ و ادامه روابط نزدیک و صمیمانه با کشورهای دوست و متحد آمریکا در حوزه خلیج فارس، برای منافع آمریکا، از اولویت اساسی و خاصی برخوردار است.»^۵

بنابراین، از دیدگاه واشینگتن، امنیت منطقه برای تضمین اهداف آن کشور، جنبه حیاتی و اهمیت انکارناپذیر دارد؛ بویژه از آن رو که در گذشته اتحاد جماهیر شوروی سابق درصدد گسترش نفوذ برای حفظ منافع خاص خود در منطقه و در شرایط حاضر نیز روسیه، به تعبیری، همان سیاست را ادامه می دهد. لذا امنیت منطقه برای آمریکا از جهت دسترسی بیشتر به منابع انرژی زای، تأمین جریان آزاد نفت و نیز محدود ساختن دامنه نفوذ رقیبان، از اهمیت حیاتی برخوردار است و در برنامه های سیاسی آمریکا نقش کلیدی بازی می کند. با آنکه دوران جنگ سرد به سر آمده، اما آمریکا همچنان بر نقطه نظرهای پیشین خود در منطقه خلیج فارس پافشاری می کند. در اثبات این مدعا، کافیست به توضیحات ژنرال نورمن شوارتسکف در برابر کنگره آمریکا در ششم مارس ۱۹۹۰ توجه شود. وی اظهار داشته بود: «اقتصاد آمریکا و متحدان اروپائی آن و نیز کشورهای حوزه آقیانوس آرام بطور فزاینده ای به جریان نفت وارداتی از خلیج فارس وابسته اند. بزرگترین خطری که ممکن است منافع آمریکا و متحدانش را در منطقه تهدید کند، جنگها و منازعات محلی و منطقه ایست که به احتمال زیاد منجر به قطع جریان نفت خواهد شد. این امر منافع حیاتی آمریکا و زندگی مردم این کشور را به سختی به مخاطره می اندازد و بالنتیجه درگیری نظامی آمریکا را اجتناب ناپذیر می سازد.»

شوارتسکف از لحاظ تئوری اعزاز چهارصد هزار سرباز آمریکائی را در صورت بروز هرگونه جنگی پیش بینی نموده بود، همچنان که سلف وی ژنرال کریست در سال ۱۹۸۷ در برنامه پیشنهادی خود بر سه نکته انگشت گذاشته بود؛ نکاتی که در واقع نشانگر تداوم نقشه های آمریکا بود:

- الف - حفظ دسترسی آمریکا و متحدانش به منابع نفتی کشورهای عرب خلیج فارس؛
- ب - کمک به کشورهای دوست در منطقه در صورت لزوم و به هنگام بروز بحران، جنبش های انقلابی یا حمله و تجاوزات احتمالی؛
- ج - اتخاذ تدابیر امنیتی احتیاطی در مورد کشورهای دوست برای رویارویی با هرگونه بورش نظامی و دفع مداخلات نظامی اتحاد جماهیر

قراردادهائی در سال های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۸ بین عربستان سعودی و بریتانیا که بنا بر تخمین مطبوعات انگلیس به رقمی بین ۱۵ تا ۲۰ میلیارد پوند یا به گفته معاون وزیر اطلاعات عربستان سعودی در سال ۱۹۸۸ به ۶۸ میلیارد پوند بالغ می گردید. بعلاوه، بلافاصله پس از تهاجم نظامی عراق به کویت، ایالات متحده آمریکا عقد قراردادهای متعددی در زمینه فروش تسلیحات نظامی به عربستان سعودی به ارزش ۶/۷ میلیارد دلار را تصویب کرد. اما نفت غیر از جنبه های مالی، واجد ویژگیهای دیگری نیز می باشد.

نفت و جنبه استراتژیک آن

سالهای آغازین دهه ۱۹۸۰ را باید سال های مهم و سرنوشت ساز برای کشورهای غربی دانست که توانستند سیاست انرژی خود را بر مبنای قوانین بازار تنظیم کنند و بهای نفت خام اوپک را بشکنند. ضعف اوپک در این سال ها نیز کمک مؤثری به کشورهای صنعتی غرب کرد تا در تلاش های خود برای پائین آوردن قیمت نفت خام موفق شوند.

با این وجود به نظر می رسد که جنگ خلیج فارس در وضع و رفتار کشورهای غربی به نسبت موضع آنان در دهه ۱۹۸۰ و نیز بطور کلی در جهان سیاست اثر گذاشته و تغییراتی به وجود آورده است. به این معنی که کشورهای واردکننده نفت از حوزه خلیج فارس درصدد برآمده اند با متنوع ساختن منابع تأمین انرژی خود از میزان وابستگی شان به نفت خلیج فارس بکاهند. ولی در حال حاضر، با توجه به پائین بودن بهای نفت و ضعف اوپک و نیاز کشورهای صادرکننده نفت (که اکثراً گرفتار مشکلات مالی و بدهی های ارزی خارجی هستند) به درآمد بیشتر، و نیز نقش فعال آمریکا در منطقه خاورمیانه، به نظر نمی رسد که اعمال تئوری تازه کشورهای وارد کننده نفت در جهت تنوع بخشیدن به منابع تأمین انرژی فوریت چندانی داشته باشد به هر حال، واقعیت غیر قابل انکار این است که انجام تحقیقات گسترده در زمینه منابع انرژی زای غیر از نفت، مانند گاز، راه حلی است که احتمال تحقق آرزوی کشورهای مزبور را دوچندان می سازد.

پس از جنگ خلیج فارس، از قوای نظامی نه تنها برای تأمین امنیت منابع و ذخائر نفتی خلیج فارس، بلکه بعنوان يك اهرم نفوذ پر قدرت در زمینه تعیین بهای نفت خام استفاده می شود، به این معنی که بهای نفت صادراتی منطقه خلیج فارس را به زیان کشورهای صاحب آن، پائین و ارزان نگه می دارد.

آخرین نکته در مورد امنیت جریان نفت، در رابطه میان نیروهای نظامی و نفت نهفته است؛ بدین معنی که این دو نه تنها در زمان جنگ بلکه در دوران صلح متقابلاً بر هم اثر می گذارند. بدین ترتیب که بالا بودن قیمت نفت موجب محدودیت های بودجه ای و ایجاد تضییقات مالی برای دولت های وارد کننده می شود و حتی گاهی ممکن است بر اثر صعود شدید بهای نفت، دولت ها ناگزیر از کاهش میزان خرید نفت و ذخیره سازی آن شوند و بعنوان راه حل، توسل به جنگ یا طرح دیگر نقشه های شیطانی را مورد توجه قرار دهند. بین سال های ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۹، کنگره آمریکا ناگزیر از حذف بودجه اضافی برای برنامه های ذخیره سازی نفت شد و این در حالی بود که ستاد فرماندهی نیروهای مسلح کرارا تأمین بودجه برای خرید نفت اضافی و انبارسازی آن را درخواست می کرد.

شوروی یا هر کشور متخاصم دیگر در منطقه، خواه به صورت تهدید نظامی باشد یا اعمال زور.^۷

معدالک، گفتنی است که علیرغم تداوم اهداف ثابت اقتصادی، برنامه‌ها و نظرات سیاسی ایالات متحده آمریکا از چند سال پیش دستخوش تغییراتی گردیده است. برای مدت زمانی، سیاست آمریکا در منطقه بر پایه لزوم وجود یک هم‌پیمان منطقه‌ای استوار بود.

نقش ایران بعنوان متحد آمریکا در منطقه

حضور آمریکا در منطقه خلیج فارس، از سال ۱۹۳۰، از طریق عربستان سعودی و بعنوان ناظر عملیات شرکت‌های نفتی آمریکایی آغاز گردید. اما در طول جنگ جهانی دوم، ارتش آمریکا همگام با ارتش انگلستان بویژه از طریق نیروی هوایی خود در منطقه حضور و فعالیت داشت. پس از آن، در سال ۱۹۴۹ با ایجاد پایگاه دریایی در بحرین و اعزام افراد و تجهیزات به گسترش نفوذ خود ادامه داد. با این همه، تنها بعد از خروج انگلستان از منطقه در سال ۱۹۷۱ و پایان حضور نظامی بریتانیا در شرق سوئز و خلیج فارس بود که سیاست و استراتژی آمریکا در خاورمیانه عموماً، و در حوزه خلیج فارس خصوصاً، قدرت و تحرک بیشتری یافت و آن دولت بطور کلی خود را درگیر و متعهد ساخت.^۸

الف: دکترین نیکسون

استراتژی «دوستون» در منطقه (ایران و عربستان سعودی) بعنوان بخشی از دکترین نیکسون معروف گردید. به این معنی که ایالات متحده آمریکا با دادن کمک‌های نظامی - اقتصادی به کشورهای دوست و متحد خود در منطقه، این امکان را فراهم می‌ساخت که آنها مستقیماً با استفاده از وسایل، تجهیزات، نفرات و امکانات موجود، مسئولیت دفاع از منطقه را خود به عهده گیرند.^۹ و چنین بود که ایالات متحده آمریکا این دو کشور دوست و هم‌پیمان را، بعنوان ابزار و وسیله تأمین امنیت در کل منطقه، در زمینه نظامی تقویت می‌کرد و یاری می‌داد.^{۱۰} در راستای همین سیاست و دکترین بود که همه امکانات اقتصادی، تکنولوژیک و نظامی واشینگتن، به سوی تهران و ریاض نشانه‌گیری شده بود.

لازم به یادآوری است که دکترین نیکسون به دکترین «گوآم» (نام پایگاه دریایی آمریکا در جزیره‌ای به همین نام در اقیانوس آرام) یا «استراتژی جایگزینی» نیز شهرت داشت که دلیل آن نیز درگیری شدید آمریکا در جنگ ویتنام بود. آمریکاییان که باصطلاح از «ویتنامی شدن» مجدد سیاست آمریکا سخت هراس داشتند، نه می‌خواستند و نه می‌توانستند برای دفاع از منافع حیاتی خود در منطقه بی‌ثبات خاورمیانه نیروی نظامی اعزام کنند زیرا از تجدید خاطره درگیری ارتش آمریکا در ویتنام شدیداً نگران بودند. افکار عمومی آمریکا دیگر به هیچ‌وجه چنین سیاست‌هایی را که مستلزم درگیری سربازان آمریکایی خارج از سرزمین‌شان بود، نمی‌پذیرفتند بنابراین بهترین راه ممکن برای حفظ منافع آمریکا در سرزمین‌های دیگر، مجهز نمودن کشورهای دوست در جهان سوم بود تا در جهت حفظ منافع خود و آمریکا و نیز تأمین امنیت منطقه اقدام کنند.

منطقه خلیج فارس بعنوان نخستین صحنه آزمایش این سیاست تازه در نظر گرفته شد و نقش اصلی را در این تجربه سیاسی، ایران بازی می‌کرد. به این ترتیب، ایالات متحده آمریکا از آغاز سال ۱۹۷۰ حدود

۲۰ میلیارد دلار تسلیحات فوق‌العاده مدرن و پیچیده نظامی به ارتش ایران فروخت. اندکی بعد سفارش خرید ۲۰ میلیارد دلار دیگر جنگ‌افزار از سوی ارتش ایران تسلیم مقامات آمریکایی گردید. در پی این طرح سیاسی و فروش تسلیحات بود که هزاران کارشناس و مستشار نظامی آمریکایی برای ایجاد تغییرات و اصلاحات بنیادی در ارتش ایران و بالا بردن ظرفیت و کارایی نظامی این کشور، روانه تهران شدند. نخستین تجربه، به نتیجه مطلوبی منتهی شد، به این معنی که ارتش مجهز شده ایران با شایستگی، قدرت برتر خود را در سرکوبی شورش کمونیستی در عمان به اثبات رساند و موفق به نجات تاج و تخت سلطان آن کشور گردید، کاری که دیگر قدرت‌های خارجی جهان آزاد نتوانسته بودند انجام دهند. معدالک، همین دکترین نیکسون در سال ۱۹۷۹ با تغییر رژیم در ایران با ناکامی روبرو گردید و ایالات متحده ناگزیر به آن خاتمه داد و در پی دکترین دیگری برآمد. مضافاً اینکه همزمان با تغییر رژیم در ایران، اتحاد جماهیر شوروی نیز با اتخاذ سیاست پیشروی و اعمال نفوذ بیشتر در منطقه، کشور افغانستان را مورد تهاجم قرار داده بود.

ب - دکترین کارتر

نتیجه تجدیدنظر استراتژیک در سیاست مزبور، مطرح شدن دکترین کارتر بود، به این معنی که ایالات متحده آمریکا برای دفاع از منافع غرب در منطقه خلیج فارس، در صورت لزوم حتی مستقلاً دست به کار شود و طبق مصالح خود اقدام کند.^{۱۱} جیمی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا طی سخنانی در توضیح رئوس کلی سیاست خارجی خود، به روشنی بر اصل «محدودسازی» برای تأمین منافع حیاتی آمریکا انگشت گذاشت و گفت «هرگونه اقدام و تلاش از جانب هر قدرت خارج از منطقه که در جهت کنترل منطقه خلیج فارس به عمل آید، از سوی ایالات متحده آمریکا، بعنوان تهدید نسبت به منافع حیاتی آمریکا تلقی می‌شود و این کشور با هر وسیله که مصلحت و لازم بداند، ولو مداخله نظامی، با آن مقابله خواهد کرد.»^{۱۲}

نخستین پی‌آمد این دکترین جدید، ایجاد «نیروی استقرار سریع»^{۱۳} بود. در راستای همین سیاست بود که ایالات متحده آمریکا با عربستان سعودی برای فروش مجموعه‌ای از سلاح‌های نظامی بسیار پیشرفته به توافق رسید و حکومت ریاض متعهد گردید که به منظور فراهم آوردن تسهیلات و امکانات برای ستاد فرماندهی دریایی - هوایی و ناوهای هواپیمابر آمریکایی در یک درگیری یا جنگ احتمالی در منطقه، در زمینه ایجاد سیستم‌های مناسب و مدرن سرمایه‌گذاری کند. به این ترتیب بود که ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۸۱ با فروش هواپیماهای ایواکس به عربستان سعودی در واقع ستون فقرات سیستم ارتباطی نیرومندی را تدارک دید که بنا به تحقیقات کارشناسان روزنامه واشینگتن پست در آن زمان، با تجهیزات مخابراتی و ارتباطی پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) برابری می‌کرد؛ چیزی که البته مورد تکذیب مقامات پنتاگون قرار گرفت. این سیستم جزء لاینفک استراتژی دفاع از حوزه‌های نفتی خاورمیانه به شمار می‌رفت و ضمناً در کنار آن طرح‌های بلندپروازانه‌ای چون ایجاد و تأسیس پایگاه‌های نظامی در اطراف حوزه اقتدار خاندان وهابی در نظر گرفته شده بود با این نیت که در صورت بروز جنگ بتواند مورد استفاده نیروهای نظامی آمریکا قرار گیرد.^{۱۴} هدف از این برنامه‌های برهزینه‌ان بود که به ایالات متحده آمریکا امکان دهد با تکیه بر پایگاه‌های مجهز و گسترده هوایی - دریایی و ناوهای هواپیمابر و استفاده از وسایل پیشرفته و قدرت فزاینده نظامی خود، بتواند از عهده یک جنگ ناگهانی برآید.

آتش جنگ کند. سلاح‌های فوق‌العاده پیشرفته‌ای که در اختیار ارتش عراق قرار گرفته بود، به آن کشور امکان می‌داد که نه تنها نقاط دوردست در عمق خاک ایران را هدف قرار دهد، بلکه به کشتی‌ها و نفتکش‌های بزرگی که به جزایر و بنادر ایران رفت‌وآمد می‌کردند حمله ببرد. و این درحالی بود که صدور نفت برای ایران بعنوان تنها منبع درآمد، جنبه حیاتی داشت. در حقیقت، برخلاف عراق که به علت از دست دادن امکانات بندری، شش سال از صدور نفت محروم بود، ایران به خاطر دسترسی به دهانه هرمز و توانایی تأمین امنیت کشتی‌های نفتکش در دریا، در تمام مدت جنگ به صدور نفت خود ادامه می‌داد. ایران در پاسخ به تلاش‌های عراق برای گسترش دادن دامنه جنگ، چاره‌ای جز اعمال فشار بر کشورهای دوست و متحد عراق در منطقه، یعنی شیخ نشین‌های خلیج فارس نداشت، به این امید که کشورهای مزبور، عراق را از اینگونه تلاش‌ها منصرف سازند. با آنکه ایران ابتکارات خود را با بهره‌گیری از جنگ افزارهای بسیار ساده و ابتدایی که کارائی چندانی نداشت عملی می‌کرد، اما اقداماتش از لحاظ سیاسی فوق‌العاده مؤثر می‌نمود. درست است که ایران از جنگ افزارهای معمولی چون توپ و مسلسل در برابر تجهیزات پیشرفته عراق مانند موشک‌های اگزوسه استفاده می‌کرد، یا موشک‌های از رده خارج شده «کرم ابریشم» در برابر چتر هوانی آمریکا مجهز به پیشرفته‌ترین رادارها و سیستم‌های الکترونیک ضد موشک نمی‌توانست خطر چندانی ایجاد کند، با این همه تحرک همه‌جانبه نظامی ایران خالی از تأثیرات سیاسی - تبلیغاتی بویژه در رابطه با استراتژی سیاسی آمریکائیان نبود.

به این معنی که شلیک موشک‌های کرم ابریشم ساخت چین یا تهدید دولت کویت، از دیدگاه واشینگتن نشانه عدم امنیت کشتی‌های نفتکش در خلیج فارس تلقی می‌شد و سیاستگذاران آن کشور را به تأمل وا می‌داشت؛ همچنان که کویت را ناگزیر ساخت از آمریکا و شوروی درخواست کند که اجازه دهند نفتکش‌های کویتی با پرچم آنها رفت‌وآمد نمایند تا از حملات نظامی ایرانیان مصون بمانند.

برخلاف سکوت عمدی آمریکائیان، شوروی بلافاصله این درخواست را پذیرفت^{۱۵} و بدنبال آن آمریکا نیز موافقت خود را اعلام داشت. از سوی دیگر، ناوگان دریائی شوروی به منظور حفظ امنیت تردد کشتی‌ها وارد آب‌های خلیج فارس گردید. به این ترتیب، از دید حکومت ریگان و دولتمردان کاخ سفید، این تحولات به صورت عامل فزاینده خطر تلقی می‌شد که دو جنبه داشت: اول حضور نظامی مستقیم شوروی در منطقه؛ دوم و مهمتر، حضور سیاسی آن کشور در منطقه که در واقع موفقیتی برای دیپلماسی شوروی به‌شمار می‌آمد.

تحول دیگر اینکه، از آن پس ایران خصم منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا و عراق دوست و مخاطب تازه آمریکا در خلیج فارس محسوب می‌شدند. این امر برای بغداد یک پیروزی تازه سیاسی در زمینه جنگ با ایران تلقی می‌شد و همچنین نظر آن دولت را که می‌خواست جنگ را در آن سوی مرزهای خود گسترش دهد تأمین می‌کرد.

به این ترتیب، در این مرحله تازه از درگیری‌های فعالانه ایالات متحده، اهداف و اولویت‌های پیشین آن کشور برای حفظ منافع خود، تغییر، تعقیب می‌شد.

به هر حال، درگیری و تمهیدات نظامی آمریکائیان در منطقه، استراتژی آن کشور را با هدف دوگانه حمایت از منافع آمریکا و حفظ امنیت کشورهای میانه‌رو و دوست آمریکا در منطقه، توجیه می‌کرد و در عین حال می‌توانست بعنوان نشانه‌ای از تلاش‌های بین‌المللی برای مجاب

با چنین سرعت عملی، میزان خسارات مادی و تلفات جانی به حداقل می‌رسید و ضمناً فرصتی برای شکل‌گیری مخالفت در افکار عمومی آمریکائیان دست نمی‌داد؛ کما اینکه در جریان بحران کویت و سناریوی عملیات «طوفان صحرا» چنین شد.

تکیه بر اتحاد با عراق

بروز شکاف و جدائی کامل میان ایران و ایالات متحده آمریکا، موجب گرایش واشینگتن به آن سوی ساحل اروند رود (شط العرب) گردید.

الف - دکترین ریگان

رونالد ریگان رئیس‌جمهور بعدی آمریکا نیز، در اوایل زمامداری خود، دکترین کارتر را در آنچه به خلیج فارس مربوط می‌شد، پذیرفت، یعنی: محدود ساختن پیشرفت و نفوذ اتحاد جماهیر شوروی، تهیه و تدارک هرچه بیشتر نفت و انبارسازی آن، و حفظ امنیت منطقه خلیج فارس، در سرلوحه برنامه کار دولت ریگان قرار گرفت. توجه استراتژی آمریکا همچون گذشته معطوف به مسکو و خطر گسترش نفوذ شوروی در منطقه بود، زیرا از دید سیاستگذاران آمریکائی، شوروی در راستای سیاست نفوذی خود در منطقه در مقام جلب توجه و همکاری با کشورهای عرب خلیج فارس برآمده بود و آنها را در زمینه مسائل امنیتی کمک می‌کرد. افزون بر آن، امکانات و آمادگی نظامی آن کشور در منطقه رو به افزایش نهاده بود و آمریکائیان در برآوردهای خود همه این عوامل را مغایر منافع خود تلقی می‌کردند. بدین ترتیب، درگیری مستقیم ارتش آمریکا، در صورت بروز بحران و جنگ، در دستور کار قرار می‌گرفت، یعنی مسئله «ویتنامی شدن» و ایده اساسی دکترین نیکسون منتفی شده بود.

بدین سان، دخالت گسترده و مستقیم نظامی، یا ابتکار حکومت کارتر، از دید دستگاه حکومتی ریگان و جانشینان وی نیز بعنوان اصل کلی و ستون فقرات استراتژی آمریکا در منطقه خلیج فارس شناخته می‌شد. اما در زمان ریگان، تغییری کلی و اساسی در ژئوپلیتیک منطقه به وجود آمده بود. البته حمایت از عربستان سعودی بعنوان «ستون» یا پایگاه آمریکا در منطقه همچنان در دستور کار دولت آمریکا قرار داشت و مورد اجرا بود، اما سیاستمداران تازه کاخ سفید، برخلاف اسلاف خود، دیگر ایران و عراق را بعنوان بازیگرانی ساده و بی‌جنب و جوش نمی‌نگریستند. آنان به سوی عراق گرایش یافته بودند، همچنان که ایران را در کنار اتحاد شوروی می‌دیدند.

این موضعگیری تازه آمریکا، بویژه در سال‌های ۸۷-۱۹۸۶ در بحبوحه جنگ ایران - عراق، و مداخله فعالانه آن کشور در منطقه خلیج فارس، در واقع نشانه ورود به مرحله‌ای جدید بود و ابتکارات بعدی آمریکا در جنگ خلیج فارس، در حقیقت منعکس کننده همان سیاست. در واقع تا آن تاریخ دو کشور ایران و عراق شش سال جنگ خونین را پشت سر گذارده بودند و با آنکه عراق از حمایت همه‌جانبه کشورهای منطقه و جهان غرب برخوردار بود، اما در برابر ایران وضع بسیار وخیمی داشت و به همین سبب و برای رهایی از تنگنا در تلاش بود که جنگ را به خارج از مرزهای خود گسترش دهد و دیگر کشورهای منطقه را نیز گرفتار

بود. خلاصه این که آمریکا به هر سه هدف اساسی خود یعنی: وارد آوردن فشار بر ایران، تأمین امنیت منطقه خلیج فارس، دسترسی کامل به منابع نفتی و امنیت جریان آزاد نفت، رسیده بود. معذک این وضع دوامی نیاورد و صبح روز دوم اوت ۱۹۹۰، کویت تحت حمایت آمریکا مورد حمله قرار گرفت.

(دنباله دارد)

زیرنویس:

1. US Arms Control and Disarmament Agency.
2. World Military Expenditures and Arms Transfers, 1988, US Arms Control and Disarmament Agency, Washington DC, 1988.
3. Richard F. Grimmett, Trends in Conventional Arms Transfers to the Third World by major supplier, 1981-1988, Congressional Research Service, Library of Congress.
4. Airborne Warnings and Control Systems aircraft.
5. US Président, National Security Strategy of United States, Washington DC, The White House, mars 1990, p 13.
6. H Norman Schwarzkopf, exposé devant la Commission du Sénat (Appropriations Committee) le 6 mars 1990, disponible auprès du Département de Défense des Etats - Unis, Washington DC.
7. Rapport du Général Crist, devant la Commission du Sénat (Armed Services Committee) sur le statut du Centcom, le 27 janvier 1987, p 23 et 24 de la déposition écrite.
8. US Department of State, US Policy in the Persian Gulf, Special Report n° 166, Washington DC, Bureau of Public Affairs, July 1987.
9. Statment by President Richard M. NIXON, cited in US Department of State, Bulletin du 27 mars 1971, p 344 à 345.
10. US Congress, House, US interests in the policy Toward the Persian Gulf, 92d Congress, 2d session, 1972, p 82 à 83.
11. US Department of State, US Policy in the Persian Gulf, p 3.
12. Zbigniew Brzezinski, Power and Principle, New York, Farrar, Strauss, Giroux, 1983, p 426.
13. Rapid Deployment Force devenu plus tard: Central Command.
14. Scott Armstrong, «Saudis AWACS Just a Begining of a new Strategy», The Washington Post, 1er Novembre 1981, p 1.
15. Anthony H. Cordesman et Abraham R. Wagner, The Lessons of Modern War, Volume 2, The Iran - Irak War, Boulder, CO, Westview Press 1990 p 277-279.
16. Rapport de Michael H. Armacost devant le Comité des relations étrangères du sénat, «US Policy in the Persian Gulf and Kuwaiti Reflagging», Current Policy, N° 978, Washington DC, Bureau of Public Affairs, 16 juin 1987, p. 1.
17. Anthony H. Cordesman, The Gulf and the West, Strategic Relations and Military Realities, Boulder, CO, Westview Press, 1988, p 386-389.
18. Chronologie of Middle East Journal vol 42 N° 4 Autumn 1988 - voir notamment les événements du 18 Août 1988.
19. Idem, p 406.
20. Idem, p 403.
21. Idem, p 388-389.

ساختن طرفین مخاصمه یعنی ایران و عراق و اعمال فشار بر آنها برای پایان دادن به جنگ ویرانگر چندساله تلقی شود.^{۱۶}

ایالات متحده آمریکا برای نیل به اهداف خود اقدام به گسیل نیروهای نظامی به منطقه کرد. نیروی نظامی آمریکا در خلیج فارس شامل ۳۵ کشتی جنگی از جمله ناوهای نفربر، ناوهای موشک انداز و کشتی‌های جنگی مجهز به سلاح‌های هسته‌ای می‌شد.^{۱۷} همین نیروهای دریایی آمریکا بودند که در جنگ ایران - عراق، به سود کشور اخیر الذکر يك سوّم تجهیزات دریایی - نظامی ایران را در سال ۱۹۸۷ منهدم ساختند و این اضافه بر صدماتی بود که به نیروی دریایی ایران وارد آوردند.^{۱۸}

ب - استراتژی جامع یا «چند بعدی»

از دیدگاه آمریکا، گذشته از جنبه نظامی، ایران می‌بایست از لحاظ روابط بین‌المللی، اقتصادی و بازرگانی نیز تحت فشار، محدودیت و محاصره قرار گیرد. در اجرای این سیاست خصوصت آمیز، آمریکا نه تنها کشورهای مهم سازنده و صادرکننده تسلیحات را واداشت که از فروش اسلحه به ایران خودداری کنند و این کشور را تحت محاصره اقتصادی - نظامی قرار دهند، بلکه خود با تمام نیرو دست به تلاش زد تا حتی از ورود کالاهای غیر نظامی به ایران جلوگیری نماید.^{۱۹} این درحالی بود که ایالات متحده همزمان با وارد آوردن فشار به ایران و تحریم اقتصادی - نظامی این کشور، همه نوع امکانات و تسهیلات بازرگانی برای عراق فراهم می‌کرد؛ چنان که در سال ۱۹۸۷ (سال پایانی جنگ ایران - عراق) اعتباری به مبلغ يك میلیارد دلار در اختیار آن کشور قرار داد تا به مصرف خرید مواد خوراکی برساند. به هر حال، آمریکا بیشترین کمک و مساعدت مالی - اقتصادی را به عراق کرد.^{۲۰}

در زمینه تحریم ایران و وارد آوردن فشار بر این کشور از نظر سیاسی، آمریکا مصمم بود به جنگ خلیج فارس در رابطه با کشورهای مجاور که بیشتر در معرض مخاطره و کشیده شدن به جنگ بودند، جنبه بین‌المللی ببخشد و با ایجاد جو تبلیغاتی و تلاش‌های پی‌گیر سازمان ملل متحد را به صدور قطعنامه و اقدامات ضروری در جهت پایان بخشیدن به جنگ وادارد. همچنین، آمریکا از طریق مذاکرات دیپلماتیک با دیگر دوستان و متحدان خود، سرانجام موفق شد کشورهای اروپایی را در مورد اعزام ۳۵ کشتی جنگی به خلیج فارس قانع سازد.^{۲۱} از سوی دیگر، تلاش‌های پی‌گیر آمریکا در محافل بین‌المللی به صدور قطعنامه شماره ۵۹۸ شورای امنیت مبنی بر برقراری آتش بس فوری میان طرفین درگیر در جنگ منتهی گردید. سرانجام کوشش همه‌جانبه آمریکا در زمینه‌های سیاسی - اقتصادی، نظامی و بین‌المللی از یکسو، و به تنگنا کشیده شدن ایران و عراق از لحاظ ملزومات و تجهیزات نظامی از سوی دیگر، منجر به پذیرش آتش بس از سوی ایران و عراق در تاریخ ۲۰ اوت ۱۹۸۸ گردید.

بدین ترتیب، استراتژی آمریکا در خلیج فارس عاقبت در سال ۱۹۸۹ به نتیجه مطلوب آن دولت رسید: جنگ ایران - عراق خاتمه یافت، اتحاد جماهیر شوروی خاك افغانستان را ترك گفت، و مهمتر از همه آنکه از نظر آمریکائیان، تا مدت زمانی دراز درآینده از جانب ایران و شوروی دیگر خطری متوجه منطقه خلیج فارس نبود زیرا بنیه نظامی - اقتصادی ایران در طول هشت سال جنگ فرسایشی تحلیل رفته بود؛ بعلاوه، بعد از جنگ نیز درگیر مسائل داخلی و بازسازی ویرانی‌های ناشی از جنگ